



عکس: کیارش فرح بخش

سخنرانی لیلی گلستان در جلسه تداکس دانشگاه صنعتی شریف صبور باشید، صبوری همراه با لبخند

رویداد بین المللی تداکس دانشگاه صنعتی شریف یکی از معروف ترین و پرمخاطب ترین برنامه های در حال حاضر جهان در زمینه طرح و نشر ایده های نو است که هفتم شهر یورما با حضور شرکت کنندگانی از سرتاسر کنسور در دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد. در این رویداد بین المللی موفق ترین دانشمندان، هنرمندان و فعالان حوزه کسب و کار ایران به سخنرانی پرداختند. تد یک سازمان غیرانتفاعی بین المللی است که خود را وقف به اشتراک گذاشتن افکار و ایده های الهام بخش و نو برای عموم شهروندان جهان کرده است. این سازمان حیات خود را ۲۶ سال قبل تحت عنوان یک کنفرانس چهار روزه در کالیفرنیا آغاز کرد. این سازمان از متفکران، ایده پردازان و فعالان پیشرو در سطح جهان دعوت می کند تا مهم ترین ایده های خود را به خلاقانه ترین شکل ممکن بازگو کنند. در رویداد تداکس دانشگاه صنعتی شریف که با هدف تسهیم دانش، نوآوری و سرمایه های فکری در ایجاد ملی و ایجاد روحیه خلاقیت و خودباوری در کشور انجام شد، دانشمندان و ایده پردازان ایرانی نظیر سعید سهراب پور، علینقی مشایخی، علی اکبر صالحی، جواد صالحی، احمد قلمه بانی، علی رفیعی، آیدین آغداشلو، شمس لنگرودی، رضا کیانیان، علی پیرحانی و لیلی گلستان حضور یافتند تا در فرصتی کوتاه چکیده تجربیات و اندیشه های خود را با مخاطبان به اشتراک بگذارند. مدت زیر سخنرانی لیلی گلستان است که در اختیار روزنامه اعتماد قرار داده است.

رویداد ما فقط به تعریف پنج، شش کتاب بسنده نمی کند. نخستین کتابم چطور بچه به دنیا میاد بود. که در سال ۱۳۴۸ منتشر شد. کتاب آنقدر سرو صدا کرد که تلویزیون وقت، نیم ساعت به آن اختصاص داد. در آن زمان کتابخانه های بسیار کانون پرورش که به صورت انبوس بود به همه جا می رفت و کتاب به راحتی به دست همه جور قشر و طبقه بی می رسید. با مادرها مصاحبه می کردند و آنها می گفتند کتاب را به دست بچه مان می دهیم و خودمان را از دست سوالات آنها راحت می کنیم. این کتاب در سال ۱۳۵۶ قرار شد کتاب درسی دبستان شود. داشتند قرار داده را درست می کردند که سال ۵۷ رسید. انقلاب شد و این کتاب نخستین کتاب کانون بود که توقیف شد. توقیف ماند تا به امروز. کتاب بعدی ام زندگی، جنگ و دیگر هیچ بود. بجزوچه جنگ و بیتنام بود و سلاحی امریکایی ها مظلومیت و بیتنامی ها. نویسنده اوربان فالاجی بود خبرنگار جسور و خوش قلم ایتالیایی. کتاب مورد استقبال رسانه ها و مردم قرار گرفت و در همان سال اون به چاپ دوم رسید. یادمان باشد که در آن زمان تیراز کتاب پنج هزار و سه هزار تا بود و مثل حالا هزار تا تا پانصد تا. بعد از مدتی نیکسون به ایران آمد و از مهر آباد تا پاستور را باید با ماشین طی می کرد و باطبع از خلوی دانشگاه تهران و کتابر و ضی هارد می شد و ویرین هر بار بود از بوستر بزرگ کتاب و خود کتاب. ساواک بوسترها و کتاب ها را از پشت ویرین ها جمع کرد و همین کار باعث سرو صدای بر محبوبیت کتاب افزوده شد. در سال ۵۸ فالاجی برای مصاحبه با حضرت امام خمینی (ره) به ایران آمد. مدتی بعد تمام کتاب های فالاجی توقیف شدند. یک وقفه بیست ساله پیش آمد و کتاب از نو منتشر شد و هنوز دارد تجدید چاپ می شود. این کتاب با موفقیتی که پیدا کرد در اواخر عمر من شدن را برای من باز کرد و از نظر من کتاب خوش بختی بود.

فرق تری هایی خنده دار، غصه دار و شگفت انگیز شده اند. وقت کم داریم و فقط به تعریف پنج، شش کتاب بسنده نمی کند. نخستین کتابم چطور بچه به دنیا میاد بود. که در سال ۵۸ که امیر کبیر تغییر مدیریت داد توقیف شدند. بعد از مدتی کسانی که به جای عبدالرحیم جعفری نازنین مدیر امیر کبیر آمده بودند مرا احضار کردند و به من گفتند که چون کتاب زندگی در پیش روی خیلی ها خوانده شد شما بیاید پرسرگ کتاب را که حرف های می تریبی می زند ادب کنید تا کتاب در بیاید. خوب این خواست عجیبی بود. در ترجیح دادم پرسرگ بی ادب بماند و کتاب در نیاید. بعد از ۱۲ سال حق کتاب ها را از امیر کبیر گرفتیم و به ناشر دیگری دادم و کتاب بدون هیچ حذفی در آمد فقط به دلیل جو متفاوت اول حرف های بی ادبی را نوشتیم و بقیه را نقطه چین کردیم تا خود خواننده پر کند کتاب به چاپ های چهارم و پنجم که رسید خود ناشر در دوره چهار سال اول احمدی نژاد لغو مجوز شد و کتاب ها ماندند. شش ماه بعد کتاب ها را به وفور در میان بساط های کتاب در همه جا دیدیم. افسدی در آمده بود و من در تنها اعتراضی نکردم بلکه خیلی هم خوشحال شدم که مردم می توانند آنها را بخوانند. کتاب زندگی با یک کاسو این کتاب از زنی که با یک کاسو سالیان سال زندگی کرد نوشته. فرانسوا ژولینو. کتاب به چاپ چهارم که رسید گفتند توقیف. دلیلش را پرسیدیم. پرسرگ زن، زنی عقلمندی یک کاسو نوده چه می توانستیم بگوییم. پرسرگ با حلال کتاب به شوخی گفت حالا این آقای یک کاسو نمی توانست این خاتم را صیغه کند تا کتاب شما در بیاید؟ تمام راه از ارشاد تا ناخنه را می خندیدیم. کتاب تیسوتی سبز انگشتی کتابی پر از صلح و صفا و مهر بانی. این کتاب در سال ۱۳۵۵ منتشر شد و بسیار خواننده شد. در زمان جنگ ایران و عراق به من خسر دادند که چه نشسته بی که تیسوتی توقیف شد. رفتم کانون پرورش فکری پیرس و جو کردم. گفتند برای یک جمله و آن جمله کدام است؟ تیسوتی می گوید جنگ مال آدم های احق است. من گفتم ما که جنگ نمی کنیم ما دفاع می کنیم، صدام احق است. ما به گوش شان نرفت که نرفت و کتاب توقیف ماند تا سال ها بعد از جنگ توسط ناشر دیگری در آمد و دیگر مشکلی ندارد. قصه ها و افسانه ها از لئونارد داوینچی. لئونارد در میدان

شهر فلورانس برای مردم قصه می گفته. این قصه ها مکتوب نشدند و دهان به دهان گشتند تا بالاخره به صورت کتاب در آمدند.

هفته قصه از ۴۰ قصه کتاب توقیف شد. قصه هایی که گل با پرنده حرف می زد و رودخانه با سنگ و درخت با میوه اش و هر کدام یک بند داشت.

ناشر گفت شش یار به ارشاد رفته ام و دیگر نمی روم. کمر بندم را سفت کردم و راهی ارشاد شدم. به مدت پنج روز مثل یک کارمند جدی از ۹ صبح تا دو بعد از ظهر رفتم ارشاد و با آقای جوانی که پرسرگ کتابم بود چانه زدیم، توجیه کردم و تمهیداتی به کار بردم تا توانستم شش روزه قصه را نجات دهم و یکی را واگذار کنم. قصه از این قرار بود: پرندگی به لانه اش می رود و می بیند جوجه هایش نیستند. متوجه می شود که کسی آنها را برده. دور شش پرواز می کند تا جوجه هایش را درون قفسی از آهن می بیند. می فهمد که نجات آنها غیر ممکن است. پس به صحرا می رود و غلغی سعی پیدا می کند و می برد به جوجه هایش می دهد تا بخورند و بمیرند چون: بند قصه آمدن بهتر است تا در بند زستن.

آقای پرسرگ جوان من گفت: این آقای داوینچی شما خیلی زرنگ است. خواسته غیر مستقیم به مادرهای زندانی ها بگوید که سب بخورند و بیرزند زندان و...

قیافه من از بهت زدگی تماشایی بود. زیاتم از شنیدن چنین برداشت و چنین تخیلی بند آمده بود. لال شده بودم، مانده بودم چه بگویم. سر تسلیم فرود آوردم و قصه را به او بخشیدم. در تجدید چاپ بعدی کتاب با آن قصه در آمد چون آن آقای دیگر آنجا بود.

کتاب دیگر «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران» که مجموعه بی است از گفت و گو با نویسندگان و شعرا و مترجمین. کتاب من به چاپ چهارم رسیده. چون ذکر می کنم با صراحت و صمیمیت تمام زندگی ما ماجراهایم و نقطه نظرهایم را در موارد مختلف گفته ام بدون هیچ خودسانسوری.

اما باز تاب کتاب بر ترم غریب بود. یک ماهی بعد از انتشار کتاب، سیل تلفن ها و نامه ها شروع شد. اتفاقی که هرگز بر این نینفاده بود. یکی می گفت می خواستم خود دکشی کنم کتاب شما به من امید داد. یکی می گفت عاشق شده بودم و جسارت ابراز نداشتیم و کتاب شما به من جسارت داد. هفته آینده نامزدی ام است خواهش می کنم بیاید. یکی همراه با یک جعبه بزرگ خرما نوشت ازیم هستم. تمام خانوادام را در زلزله از دست دادم و افسردگی شدید گرفتم و با قرص زنده بودم. دوستی کتاب شما را به من داد. خوب شلدم و یک کتاب فروشی هم باز کردم بیاید به من و بسیاری دیگر... که هنوز هم گهگاهی ادامه دارد.

راستش را بخواید از این بازتاب نه تنها خوشحال شدم بلکه شگفتی منم. متوجه شدم که چقدر جوان های ما تنها هستند. چقدر فاصله شان با خانواده زیاد است و چقدر نمی توانند برای کسی سفره دل شان را باز کنند و به همین دلیل چقدر تعهد مناسب به آنها زیاد است و با مسوولیت مان سنگین.

من پنج راهکار یا دستورالعمل دارم برای رسیدن به هدف و مقصود.

- ۱- با کسی که برایتان اشکال تراشی کرده با احترام رفتار کنید.
- ۲- در ضمن احترام گذاشتن جواری با طرفت به او بفهمانید که بیش از او می دانید و تجربه آن بیشتر است.
- ۳- صبور باشید صبوری همراه با لبخند.
- ۴- گاهی با او رابطه انسانی برقرار کنید و فراموش کنید که او فعلا در تقابل با شماست. برای خودم اتفاق افتاد که طرفت چپ دست بود و گفت روانشناسان می گویند چپ دست ها باهوش اند. لبخندی زد و زود بین ما شکسته شد.
- ۵- آرام آرام در ضمن صحبت به او آموزش دهید. آنها تشنه آموختن اند.

ما در چنین فضایی ماندم و کار کردم و کار کردم. صبوری کردم. ما امید نشدیم. غر زدیدم اما اتفاق کردیم. بر تجربه ایمان افزودیم. کلی چیز یاد گرفتیم و میدان را خالی نکردیم و جایگاهی را که به مرارت به دست آورده بودیم سفت و محکم چسبیدیم.

و در بهت و شگفتی کامل دیدیم که شد.

دیدیم اگر هدف داشته باشیم، اگر هست داشته باشیم، اگر جدی و متضبط باشیم می توانیم در هر شسرا بیضی و در هر فضایی که باشد در کار مان موفق شویم. به قول معروف کردیم و شد.